



سید مصطفی حسینی رودباری

در شماره قبل جلوه‌هایی از تدبیر در قرآن را در موضوع‌های  
گوناگون مورد بحث قرار دادیم و اینک ادامه بحث:

### در حوزه عرفان

« فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » (انفال: ۱۷)  
شما آنان را نمی‌کشیدید؛ خدا بود که آنها را می‌کشت و آنگاه که تیر می‌انداختی تو تیر  
نمی‌انداختی؛ خدا بود که تیر می‌انداخت.

دقت و تدبیر عمیق در این آیه و نظائر آن<sup>(۱)</sup>، باب وسیعی از عرفان ناب اسلامی را به  
روی انسان می‌گشاید. اساسی‌ترین سئوالی که در ابتدای امر به ذهن می‌آید، نفی و اثباتی است  
که در آن به کار رفته است: « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى »

قبل از پاسخ این سئوال و نیز بیان نکات و اشارات به کار رفته در آیه، تذکار یک نکته را  
سودمند می‌دانیم: برخی از عارفان الهی معتقدند که انسان در پرتو تهذیب نفس و زدودن  
رذایل اخلاقی می‌تواند به عالم غیب متصل گشته و مظهر تجلیات جلال و جمال الهی گردد، به  
گونه‌ای که «هر قدرتی را در جنب قدرت کاملش مضمحل و هر علمی را در علم شاملش،  
مستغرق و بلکه هر وجودی را فایض از جنابش ببیند گنه به این مرتبه، فنای در حق  
گویند.»<sup>(۲)</sup> در حدیث قدسی نیز که به نام «قرب نوافل» معروف است می‌خوانیم:

تزدیک نمی‌شود به سوی من بنده‌ای از بندگان به چیزی که محبوب‌تر پیش من باشد از آن چیزی که واجب نمودم بر او - یعنی فرایض محبوب‌تر است در بین چیزهایی که بنده را متقرب به من می‌کند - و همانا بنده نزدیک می‌شود به سوی من به نافلة تا آنکه دوست بدارم او را پس وقتی که دوست داشتم او را می‌باشم من گوش او که به آن می‌شنود و چشمش که به آن می‌بیند و زبانش که به آن سخن می‌گوید و دستش که به آن اخذ می‌کند؛ اگر بخواند مرا جواب دهم او را و اگر از من چیزی بخواهد عطا می‌کنم به او. (۳)

مفهوم این سخنان والا آن است که انسان می‌تواند در اثر قرب نوافل و اتصال معنوی به ذات ربوبی به این مقامات عالیه - فنای فی الله نائل شود. چنان که امیر مؤمنان می‌فرماید:

أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ الشَّاطِقِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ. (۴)

بعد از بیان توضیحات یاد شده اینک به بیان دو نکته مهم در آیه ۱۷ سوره انفال می‌پردازیم:

۱- شأن نزول این آیه، پیروزی مسلمانان در جنگ بدر است. خدای بزرگ برای آنکه بصیرت مجاهدین بدر را فزونی داده و آنان را از غرور و سرمستی حاصل از پیروزی برهاند خطاب به آنان می‌فرماید که: شما نبودید که مشرکین را به هلاکت رساندید بلکه این کار، به دست من - خدا - انجام پذیرفت و به پیامبرش نیز - که بنا بر بعضی روایات، در روز بدر مشتق از خاک و سنگریزه به سوی مشرکین پرتاب نمود و فرمود: رویتان زشت و سیاه باد (۵) - می‌فرماید که: تو ای پیامبر خاک و ریگ به صورت آنها نپاشیدی بلکه این خدا بود که خاک و ریگ به سمت آنها پاشید.

۲- هر چند در نگاه سطحی و ظاهری، دو فعل «رَمَى» و «قَتَلَ» توسط پیامبر ﷺ و مجاهدان انجام گرفته و نسبت این دو به خداوند در نظر عقل قدری دشوار جلوه می‌کند اما با قدری تدبیر در مفاد و کلیات این آیات، باب جدیدی به سوی انسان گشوده می‌شود که یکی از آنها فناوری افعال انسان در فعل خداوند است؛ به این معنا که انسان هر گاه چشم شهودش را باز کند به یقین حقیقت این آیه را نظاره می‌کند که: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» آیت ... حسن زاده آملی در رساله لقاء... می‌فرماید:

«فناهی در حق - را سه درجه است: نخست در افعال که عارف در این درجه علل را از مجردات و مادیات و طبیعیات و ارادیات، باطل و بلا اثر بیند. در نظرش هر چیزی جز

خداوند باطل است. مؤثری جز حق نیست و قدرت عامله و اراده نافذهای در کاینات، جز قدرت و اراده او نبیند؛ پس ذاتی لایتناهی و نیز اراده و قدرتی لایتناهی که بر جمیع حاکم است مشاهده کند که « وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ » با چشم شهود بدون هیچ شکی، حقیقت آیه کریمه را نظاره می‌کند که: « وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » پس زبان حالش مترنم شود به « لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » بدون شایبه خیال و وهم و بلکه با چشم بصیرت و قلب بیدار آن را بر زبان جاری کند.

ایشان در ادامه می‌فرماید:

در این مقام - فنای فعل - یأس و ناامیدی از ما سوی الله و امید تام به حق تعالی حاصل شود و قدرت همه مساوی و بلکه قدرت بزرگ‌ترین پادشاهان زمین و کوچک‌ترین جانداران آن مانند پشه در نظر او یکی شود. به این درجه محو گویند و مولوی به آن اشاره دارد که گفته است:

این سببها بر نظرها پرده هاست	که نه هر دیدار صنعش را سزاست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن	تا حُجُب را بر گند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لامکان	هرزه بیند جهد و اسباب دکان (۶)

در تکمیل بیشتر این بحث، قسمتی از بیانات ارزشمند سالک الی الله در عصر حاضر حضرت امام خمینی ره را بیان می‌کنیم. ایشان در زمینه انکار برخی از عالمان و مفسران نسبت به مسأله امکان لقاء الله و فانی شدن اولیای خاص الهی در معبود حقیقی خویش می‌فرمایند: « بدانکه بعضی از علما و مفسرین که به کلی سَدّ طریق لقاء الله نمودند و انکار مشاهدات عینیّه و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند به گمان آنکه ذات مقدس را تزییه کنند، تمام آیات و اخبار لقاء الله را بر لقاء بوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب تفسیر نمودند... » ایشان در پاسخ به این توهمات و برداشت‌های ناصواب می‌فرمایند:

و بیاید دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حقّ باز گذاشته‌اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است... آنها که مدعی این مقام هستند گویند: پس از تقوای تامّ تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشأتین و قدم بر فرق ایتّ و انانیت گذاشتن و توجه تامّ و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن... یک صفای قلبی از برای سالک پیدا می‌شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیّه گردد و حجابهای غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود و فانی در اسماء و

صفات گردد و متعلق به عزّ قدس و جلال شود و تولّی تامّ ذاتی پیدا کند و در این حال بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست.  
 آنگاه در مورد فناء ذاتی سالک و شهود عینی آن می‌فرماید:

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد و به تجلیات ذاتی غیبی نایل شود و خود را متعلق و متدلّی به ذات مقدس ببیند و در این مشاهده احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند... چنان که در حدیث شریف «کافی» و «توحید» است: **إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ إِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا...** و در کتاب شریف الهی در حکایات معراج رسول اکرم ﷺ چنین می‌فرماید: **«ثُمَّ دَنَى فَعَدَلِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»** و این مشاهده حضوریه فنائیه، منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه و اخبار و آیات منزّه ندارد بلکه موید و موکّد آنها است. (۷)

#### در حوزه عقاید و کلام

**« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ وَالنَّضَارِئُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »** (۸) (مانده: ۶۹)

همانا آنها که ایمان آوردند و یهود و صائبان و مسیحیان هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین خواهند شد.  
 از جمله سئوالات یا شهباتی که از دیر باز تا کنون در حوزه «کلام» مطرح بوده و خواهد بود، مسأله فرجام کار کسانی است که مسلمان یا شیعه نبوده‌اند و با همین وضعیت از دنیا رفته‌اند. سئوال این است که آیا تنها مسلمانان و شیعیان خالص اهل نجات بوده و به بهشت وارد خواهند شد و دیگران از معتقدین به ادیان دیگر نظیر مسیحیت، یهودیت و... اهل دوزخ می‌باشند؟ به نظر می‌رسد با تدبیر در آیه ذکر شده و نظایر آن پاسخ چنین سئوالاتی به خوبی به دست می‌آید:

۱- آیه بیانگر آن است که انسان‌ها به صرف انتساب شان به ادیان الهی - داشتن عنوان مسلمان، مسیحی یا یهودی و... - در زمره اهل نجات و رستگاری نخواهند بود؛ بلکه تنها کسانی اهل نجاتند که از این عناوین ظاهری عبور نموده و ایمان در قلب آنها جایگزین گردد؛ در غیر این صورت تفاوت جدی بین آنان نبوده و تمامی آنان در مقام جزاء مساوی خواهند بود.

۲- آیه بیانگر آن است که مثلث نجات و خوشبختی عبارت اند از: ایمان واقعی به خدا، ایمان به قیامت - معاد - و عمل صالح؛ از این رو همه کسانی که حیات دنیوی خویش را بر پایه این سه محور اساسی قرار بدهند - اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی، و... بر اساس این آیه شریفه و نیز آیه ۶۲ سوره بقره از آرامش برخوردار بوده و در قیامت هیچ خوف و اندوهی نخواهند داشت و مزدشان نیز به آنان داده خواهد شد.

۳- با توجه به تکرار ایمان در صدر و ذیل آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... مَنْ أَمَنَ) می توان فهمید که مراد از «آمنوا» در صدر آیه، ایمان ظاهری و باصطلاح نام مسلمان و تشیع را یدک کشیدن بوده و مراد از «آمن» در ذیل آیه، ایمان واقعی می باشد بویژه آنکه از نظر ادبی، خبر «الذین» جمله «مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» است.

۴- اصول مشترک و محوری تمامی ادیان الهی عبارتند از: ایمان به خدا، ایمان به معاد، انجام عمل صالح.

۵- رهایی از عذاب قیامت و نیل به رستگاری تنها بر ایمانی متربت خواهد بود که همراه عمل صالح باشد؛ «مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ... وَعَمِلَ صَالِحًا».

۶- بین خوف و حزن - وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ تفاوت است و آن تفاوت این است که خوف در مقابل امن و به معنای ترس می باشد در حالی که حزن در مقابل سرور بوده و به معنای اندوهگین شدن است؛ بنابراین مفهوم آیه این است که هر گاه فردی با مبدأ جهان - خدای متعال - مرتبط گردید و با اعتقاد به قیامت عمل صالح انجام داد در امنیت و سرور داخل شده، از هر نوع ضرر و خطر ناگوار مصون خواهد بود. (۹)

۷- از جمله «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - استفاده می شود که موضوع خوف به دلیل تحقق ایمان صحیح و عمل صالح منتفی می شود، زیرا جای اضطراب و ناراحتی نمی ماند. اما در مورد حزن باید گفت که به دلیل جمله «لَا يَحْزَنُونَ» به جای «لَا حُزْنَ»، اصل حزن منتفی نشده است بلکه حزن مستمر و متوقع نقی می شود و ممکن است روی عللی دیگر عنوان حزن پیدا و حادث گردد مانند توجه به مقامات بالا و محروم شدن از فیوضات و معارف عالی (۱۰).

۸- از مجموعه آیه بخصوص جمله «مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» استفاده می شود که پیروان مذاهب یهود، مسیحیت، صائبی و... تنها در صورتی اهل نجاتند که در مسیر شناخت مکتب حق - اسلام - کوتاهی ننموده و ایمان حقیقی به اصول ذکر شده در آیه شریفه، داشته باشند؛ چون ایمان صحیح و عمل صالح در هنگامی محقق می گردد که انسان تمامی سعیش را

در شناخت حقیقت به کار برد و بتواند حجت قطعی در برابر خداوند ارائه کند.

۹- از نحوه تربیت و قرار گرفتن گروه‌های چهارگانه در کنار یکدیگر - مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و صائبین - استفاده می‌شود که مسلمانان نیز در صورتی که ایمان حقیقی به خدا و روز قیامت نداشته و خود را فارغ از انجام عمل صالح نمایند، اهل نجات نخواهند بود، بلکه وضعیت یهودیان یا مسیحیانی که از شرایط مذکور برخوردار باشند برتر از وضعیت چنین مسلمانانی خواهد بود، چون احکام الهی بر مبنای حقایق است نه اسم‌ها و نامگذاری‌ها.

۱۰- از نکات مهم آیه شریفه که با دقت و تدبیر به دست می‌آید، نحوه تربیت اصول سه‌گانه: «أَمِنَ بِاللَّهِ؛ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ عَمَلٌ صَالِحاً» است. تبیین این امر را از تفسیر - ارزشمند «روشن» پس می‌گیریم. در این تفسیر آمده است:

«أَمِنَ بِاللَّهِ» یعنی: اعتقاد قلبی پیدا کردن به مبدأ آفریننده جهان و جهانیان و ایمان به آنکه همه چیز از اوست و موحد حقیق بودن.

«وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: اعتقاد و ایمان داشتن به روز قیامت که عالم ماورای این جهان محسوس مادی است و در حقیقت ظهور باطن و جلوه سر این عالم بوده... و این اعتقاد ایجاب می‌کند که انسان از زندگی مادی محدود توجه حیات و زندگی جهان لطیف روحانی پیدا کرده و در فکر تکمیل نفس و سیر معنوی و اصلاح خود و تهذیب و تزکیه گردد.

«وَعَمَلٌ صَالِحاً»: به جا آوردن اعمال صالح و شایسته است که ماده و سرمایه روحانیت و صفای نفس و قوت و قدرت روحی بوده و موجب نجات و مآجور گشتن در مقام عدل الهی خواهد بود. (۱۱)

۱۱- آخرین نکته آنکه تعبیر «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» به جای «فَلَهُمْ أَجْرٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و نیز جمله اسمیه بودن و تقدم خبر بر مبتدا بیانگر آن است که این مزد، اختصاص دارد به آنان و روی استحقاق ایشان در مقابل ایمان صحیح به خداوند و آخرت و عمل صالح و آن نزد پروردگار متعال محفوظ و نگهداری شده است و هرگز تغییر و تحوّل برای آن نخواهد بود. (۱۲)

### در حوزه اخلاق و ادب علمی

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا. قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا. قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا. (كهف: ۶۶-۶۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سال چهارم - شماره ۱۱

موسی علیه السلام به وی - خضر - گفت: آیا به من اجازه می‌دهی که به دنبال تو آمده تا از آنچه به تو آموخته شده است به من نیز بیاموزی که سبب رشد من گردد؟

گفت: تو هرگز بر همراهی من صبر نتوانی کرد و چگونه می‌توانی بر چیزی صبر کنی که به آن احاطه علمی نداری. گفت: ان شاء الله مرا شکمیا خواهی یافت و با هیچ فرمانی از تو مخالفت نخواهم کرد!

قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام از بهترین قصه‌های قرآن و حاوی نکات فراوان تربیتی - علمی - اخلاقی است. این قصه که به عالی‌ترین شیوه هنری در قرآن بیان گردیده است نمونه عینی از سیستم تربیتی - آموزشی است که اسلام بشریت را به سوی آن فرا خوانده است. موسی علیه السلام به رغم آن که از پیامبران اولوالعزم است به دلیل عشق وافرش به افزونی علم و احساس نیاز نسبت به آن حاضر می‌گردد بار سفر بسته و با طی مسافتی طولانی و خسته کننده خود را به محضر یکی از بندگان مخلص الهی رسانده تا از دانش گسترده او بهره گیرد. استاد نیز هر چند در شاگرد خویش ظرفیت کافی در یادگیری دانش مورد نظر را نمی‌بیند اما به سبب به کارگیری روشی عالی و شگفت، او را به نکات مهمی هدایت نموده و به تدریج افق دید او در نگاه به مسائل هستی، وسعت می‌بخشد. اینک برخی از نکات آموزنده را در آیاتی که بیانگر این قصه می‌باشد بیان می‌کنیم: (۱۳)

#### ۱- تواضع و تکریم

ابتدا تا انتهای این آیات بیانگر نهایت تواضع موسی علیه السلام در برابر استاد - خضر علیه السلام - است. برخی از اشارت‌های قرآنی در این زمینه چنین اند:

۱-۱ درخواست متواضعانه موسی علیه السلام از خضر علیه السلام جهت یادگیری که در قالب استفهام بیان گردید: « هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشدًا؟ » آیا اجازه می‌دهی من به دنبال آمده تا از آنچه به تو آموخته شده به من نیز بیاموزی تا مایه رشد من گردد؟

۱-۲ در مصاحبتش به خضر علیه السلام به او قول داد که از او تبعیت کند: ( هَلْ أَتَبِعُكَ )

۱-۳ تَعَلَّم و تبعیتش را در برابر استاد مشروط به هیچ شرطی نمود.

۱-۴ خودش را با این که از پیامبران اولوالعزم بود، متَعَلَّم نامید. (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني)

۱-۵ علم و دانش استاد را به دیده تعظیم نگریسته و آن را منتسب به منبع غیر معمولی نمود که بیانگر مقام والای اوست ( مِمَّا عَلَّمْتَ... ) که به صورت مجهول ذکر شده است به جای مِمَّا تُعَلِّمُ.

۶-۱ موسی علیه السلام با این بیان که علم استاد را مایه رشد و تکامل خود دانست، احترام خود را نسبت به وی ابراز کرد؛ (مما عَلَّمْتُ رَشْداً)

۷-۱ تکریم دیگر آن که از خضر علیه السلام خواست تنها بخشی از علوم خویش را به او یاد دهد: «مما علمت» به این معنا که غرض من از همراهی با تو این نیست که مثل تو بشوم، بلکه تنها می‌خواهم بخشی از علوم تو را فرا گیرم.

۸-۱ موسی علیه السلام خود را در صورت مخالفت با دستور و عملکرد استاد، عاصی نامید و به او وعده داد که از هر نوع عصیان بپرهیزد: «و لا اعصی لک امرأً»

۹-۱ برای آنکه وعده‌اش به استاد - در صورت مخالفت نمودن - دروغ نباشد، تحقق آن - وعده - را به اراده الهی موکول نمود: «ستجدنی ان شاء الله... صابراً»

۱۰-۱ توصیه‌های استاد را به عنوان «امر» تلقی نموده (لا اعصی لک امرأً) و خود را مأمور اجرای کامل آنها دانست.

۱۱-۱ اعتراف موسی علیه السلام به محرومیتش از علومی که نزد خضر بود نشانه دیگری است از تواضع علمی و عملی او در برابر استاد: «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رَشْداً»

۱۲-۱ اعتراف موسی علیه السلام به اشتباه خویش در نقض عهدی که با استاد نموده است (اعتراض نمودن به او) و تعهد به جبران آن، نشانه دیگر تواضع آن حضرت است.

## ۲- ادب استاد - خضر علیه السلام -

از نکات تربیتی قرآن کریم، رفتار مؤدبانه درس‌آموز و حکمت‌آمیز، حضرت خضر علیه السلام در برابر تواضع حضرت موسی علیه السلام است. برخی از این درس‌های تربیتی به شرح ذیل است:

۱-۲ پاسخ ردّ ندادن به حضرت موسی علیه السلام؛ به رغم آن که می‌دانست او - موسی - ظرفیت لازم در دیدن اقداماتش را ندارد، نظیر سوراخ نمودن کشتی، کشتن کودک، و... خضر

این معنا را به صورت ضمنی و غیر مستقیم چنین بیان نمود:

«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

توجه به کلمه «لن» که بیانگر نفی ابدی استطاعت است این مفهوم را می‌رساند.

۲-۲ آنگاه که موسی وعده تبعیت کامل را داد خضر علیه السلام او را امر به تبعیت نمود و از او نحواست که به همراهش بیاید، بلکه او را در این مسیر آزاد گذاشت - فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْزِمَنِي

عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا؛ (خضر علیه السلام) گفت: اگر دنبال من آمی هیچ چیز از من نپرس تا خود درباره آن مطلبی برای تو بگویم.



۲-۲ خضر علیه السلام به طور مطلق موسی علیه السلام را از سئوال کردن نهی ننمود، بلکه آن را منوط به پیروی اش دانست: (فَإِنْ أَتَيْتَنِي فَلَا تُسْئَلْنِي...) به این معنا که لازمه قول به تبعیت نمودن از کسی، اعتراض نکردن بر اوست.

۲-۴ هدف خضر علیه السلام آن بود که موسی علیه السلام را از تعجیل در قضاوت و فهم اسرار مسائلی که اتفاق می افتد باز دارد نه اینکه او را وادار به تبعیت و پذیرش بدون دلیل نموده و در برابر اقدامات شگفت خویش متعجب و بی پاسخ گذارد...؛ (فلا تسئلنی حتی احدث لك منه ذكراً)

۲-۵ شتابزدگی در پرسش، در شأن یک متعلم نیست (فلا تسئلنی عن شی حتی احدث) ۳- از نکات مهم دیگری که با تدبیر در آیه: و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبراً به دست می آید بیان علت بی صبری و اعتراض موسی علیه السلام نسبت به رفتار و کردار خضر علیه السلام است؛ به خوبی روشن است که نقص عمل موسی علیه السلام اعتراض نمودن به خضر نبود بلکه بدان جهت بود که آگاهی از حقایق و اسرار کارهای او نداشت زیرا بعد از آن که خضر علت اقداماتش را برای موسی بیان نمود، موسی ساکت و راضی شد و حتی نوعی معذرت خواست.

نتیجه آن که یکی از عوامل مهم بی صبری، نا آگاهی از حقایق است و آنگاه که افق دید انسان گسترده شود تحمل بسیاری از امور بر او آسان خواهد شد.

۴- موسی ظرفیت تحمل علم خضر را دارا بود، اما قدرت همراهی با او را در طریق تحصیل این علم و مشاهده آن دارا نبود؛ این نکته از آیه: «قال انك لن تستطیع معی صبراً» استفاده می شود به این معنا که آیه نمی فرماید: تو ظرفیت تحمل علمی را که به تو تعلیم می دهم نداری بلکه مفادش این است تو توانایی همراهی با من را در کسب علم منظور دارا نیستی و این سخن را با تأکید - «ان» و کلمه «صبراً» - که به صورت نکره در سیاق نفی ذکر شده و مفید عموم می باشد - به موسی اعلام می کند.

نمونه عینی چنین حالتی را می توان در قضیه منازعه موسی علیه السلام و هارون نیز مشاهده نمود. با آن که موسی علیه السلام در میقات، از گوساله پرستی قومش به وسیله وحی الهی مطلع گردید، عصبانی نشد. اما وقتی از میقات به سوی قومش بازگشت و بت پرستی جدید قومش را دید به شدت عصبانی شده و هارون علیه السلام را مورد اعتراض و انتقاد قرار داد. بنابراین باید بین این دو امر: تحمل بر علم و تحمل بر طریق تحصیل علم فرق گذاشت چه بسا انسان قدرت تحمل علمی را دارا بوده اما قادر به تحمل طریق تحصیل آن نباشد. و به تعبیری دیگر باید بین شنیدن خبر یا حکم و دیدن عینی آن فرق گذاشت.

۵- از اعتراض موسی علیه السلام نسبت به کارهای خضر علیه السلام استفاده می‌شود که حرمت و تعظیم شریعت بیشتر از حرمت معلم است بدین معنا که در هنگام تعارض بین سخن معلم و احکام شریعت، باید به دفاع از شریعت برخاسته و از تقلید کورکورانه اجتناب نمود چنان که خضر علیه السلام این معنا را به موسی علیه السلام گوشزد کرده و می‌فرماید: «انک لن تستطیع معی صبراً و کیف تصبر علی ما لم تحط به خیراً»

مفهوم این سخن آن است که ممکن نیست در برابر کاری که از نگاهت مخالف شریعت و عدالت بوده سکوت کنی آن هم شخصیتی همانند موسی علیه السلام که رسالت عظیم نبوت و هدایت خلق را پذیرفته است؛ بنابراین موسی به ارزش صبر و نیز مقام والای استاد معترف بود، اما به دلیل مخالفت سخن استاد با موازین عقلی و شرعی، تاب مقاومت نیاورده، او را به اعتراض وادار ساخت؛ چون لا طاعةَ لِخَلْقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

۶- از آیه شریفه: «هل تعلمني مما علمت رشداً» استفاده می‌شود که علمی ارزشمند است که تضمین کننده رشد و تکامل معنوی انسان باشد.

۷- از جمله «انک لن تستطیع معی صبراً» استفاده می‌شود که مربی و معلم باید ظرفیت دانش پژوهان را در نظر داشته و دشواری‌های دانش آموختن را به آنان گوشزد کند.

۸- پذیرش خضر علیه السلام نسبت به خواسته موسی علیه السلام بدان جهت بود که آن حضرت شکیبایی و صبرش را مشروط به اراده الهی نمود: «ستجدنی ان شاء الله... صابراً»

۹- از قصه موسی و خضر می‌توان فهمید که در مصاحبت با اولیای الهی صبر و تحمل فراوان لازم است و نباید با مشاهده مشقت و سختی، از آنان فاصله گرفت.

۱۰- نکته دیگر آنکه عشق و حرص فراوان موسی به زیادتی علم و همراهی با مربی الهی به حدی بود که حاضر گردید سفرش را حتی اگر به سال‌های طولانی نیز بینجامد ادامه دهد؛ آن حضرت این معنا را، به فردی که او را در سفر همراهی می‌کرد این چنین فرمود:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيلِهِ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْسُقَ حُقْبًا»

و یاد کن وقتی را که موسی به خدمتگزارش گفت: من دست از سفر خود - جهت یافتن عبد صالح الهی - بر نمی‌دارم تا به مکان تلاقی آن دو دریا رسیده یا مدتی طولانی راه بینمایم. (۱۴)

نکات دیگری نیز از این آیات (علاوه بر نکات ۲۵ گانه یاد شده) قابل برداشت است که جهت اختصار به همین قدر بسنده می‌کنیم.

- در حوزه سنت‌های اجتماعی - جامعه‌شناسی -

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «رعد: ۱۱»

خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند.

تدبر در این آیه و نظایران، باب وسیعی از جهان‌بینی و جامعه‌شناسی اسلام را بر روی انسان گشوده و پاسخگوی بسیاری از شبهات در زمینه جبر و اختیار و عدالت الهی و... خواهد بود. برخی از سئوالاتی که با تدبر در این آیه پاسخ داده می‌شود از این قرارند:

- نقش اراده الهی در سرنوشت انسان‌ها چیست؟ آیا انسان‌ها در افعال‌شان مجبورند؟

- رمز سقوط یا صعود تمدن‌ها و ملت‌ها چیست؟

- رمز عقب ماندگی مسلمان‌ها و جوامع اسلامی چیست؟

- رمز ترقی و پیشرفت غربی‌ها در مسائل علمی، صنعتی و... چیست؟

- رمز به اجابت نرسیدن دعاها چیست؟

- راه‌هایی ملت‌ها از ذلت و بردگی قدرت‌های استکباری و شیطانی چیست؟ و...

اینک برخی از نکات و لطائف بکار رفته در آیه شریفه «ان الله لا یغیر...» را بیان می‌کنیم:

۱- پیام مهم آیه این است که هر گاه ملتی شرایط درونی خویش را تغییر دهد و انقلاب فرهنگی و روحی در خود ایجاد کند، شرایط بیرونی او نیز تغییر خواهد نمود؛ در نتیجه هر گاه ملتی خود را از نظر فکری و روحی متحول نماید و از استعداد‌های خویش در جهت رشد علمی و مادی بهره‌گیرد قطعاً به اقتدار علمی و مادی (دنیوی) نائل شده و در صورتی که آن حالات در روحيات تغییر یابد به فرجامی تلخ و ذلت بار مبتلا خواهند شد.

۲- شروع آیه با تأکید و جمله اسمیه، بیانگر آن است که این امر، از سنت‌های قطعی خداوند است که هیچ نوع تغییری را بر نمی‌تابد؛ بنابراین محال است ملتی فاسد، به عزت و سعادت دنیوی نائل گردند و نیز ممکن نیست ملتی فعال و سخت کوش، از فیض و لطف الهی در دنیا محروم بمانند هر چند در آخرت چنین ملتی معذب باشند.

۳- از واژه «لا یغیر» و «یغیروا» استفاده می‌شود که تا دگرگونی و تحول بنیادین به صورت واقعی در ملتی ایجاد نگردد، هیچ گاه نباید آرزوی خوشبختی و رفاه را در خیالشان راه دهند؛ بنابراین با تغییرات سطحی و شعاری - تا زمانی که به تغییرات بنیادی منتهی گردد - اوضاع «حال» به قوت خویش باقی خواهد بود. (۱۵)

مجموعه‌های علمی از انتشارات نور

۴- نکته مهم دیگر آن که قرآن مبتنی بر حقایق است نه اوهام و تخیلات؛ به این معنا که از منظر قرآن، صرف انتساب به اسلام و تشیع و اهل بیت، مشکلی را حل نمی‌کند. مسلمان قرآنی کسی است که روح و فکر و عملش منطبق با معیارهای الهی باشد؛ بنابراین اسلام و تشیع یک حقیقت است و تا زمانی که این حقیقت با روح و اندیشه فرد مسلمان متحد نشود، آثار و نتایج خاص خود را نخواهد داشت.

۵- از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که انسان‌ها و جوامع بشری سرنوشت از پیش تعیین شده‌ای نداشته بلکه عامل اصلی تعیین سرنوشت، دگرگونی‌هایی است که در جان و روح انسانها پدید می‌آید. بنابراین انسان‌ها محکوم جبر زمان یا جبر محیط و تاریخ نبوده، بلکه از آزادی انتخاب در نوع سرنوشت برخوردارند حتی اصل وراثت نیز در این زمینه محکوم اراده انسان است و دگرگونی‌های روحی و درونی او قادر است مانع تأثیرات این اصل به ویژه در امور معنوی باشد.

۶- پیام این آیه به کسانی که سقوط و انحطاط خویش را به عوامل بیرونی نسبت می‌دهند و بیگانگان را عامل بدبختی خویش می‌دانند آن است که از این عوامل موهوم دست کشیده و رمز سقوط را در فکر و اخلاق و نظامات فاسد اجتماعی خویش جست و جو کنند. بدیهی است که پیروزی و اقتدار، معلول اراده مستحکم و اتحاد و فداکاری و... است و ملتی که به سوی تن پروری و محافظه کاری و نفاق و... روی آورد هیچ گاه رنگ خوشبختی را نخواهد دید. بنابراین مفاد آیه شریفه، این است که عامل حیات و مرگ ملتها را در درون آنان جستجو کنید.

۷- از جمله «ان الله لا یغیر...» استفاده می‌شود که سنت یاد شده در آیه، در راستای اراده و مشیت الهی قرار دارد و از قدرت لایزال او خارج نیست، به این معنا که هر چند تمامی حوادث و پدیده‌های هستی معلول اراده خداوند است، اما بر اساس این آیه و نظائر آن، مشیت الهی هم بدون حساب و کتاب نبوده بلکه بر اساس قانون است در نتیجه آنکه در نظام هستی، تحقق هر چیزی مبتنی بر وجود شرائطی است که در صورت نبود آنها، اراده الهی نیز به تحقق آن چیز، تعلق نخواهد گرفت. بنابراین آیه یاد شده منافاتی با آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» نخواهد داشت.

۸- با تأمل در آیه شریفه می‌توان رمز سقوط و انحطاط کنونی مسلمین را دریافت و آن ضعفهای اساسی است که در ساختارهای درونی آنها وجود دارد. در اینجا به عنوان نمونه

یکی از ضعفهای بنیادین جوامع اسلامی را در مقایسه با جوامع غربی مورد بررسی قرار می‌دهیم تا هر چه بهتر و بیشتر به حقانیت این آموزه مهم قرآنی پی ببریم:

شکی نیست که یکی از عوامل مهم انحطاط علمی، اجتماعی و... مسلمانان در عصر کنونی باور نداشتن به لزوم نظم در زندگی است؛<sup>(۱۶)</sup> به رغم آن که اسلام به عنوان برترین و جامع‌ترین فلسفه بشری مورد پذیرش تمامی مسلمانان می‌باشد، ولی به دلیل رعایت نشدن این اصل حیاتی در جوامع اسلامی، سپای زیبا و جذاب اسلام در هاله‌ای از حجاب قرار گرفته است. در حالی که برخی از جوامع غربی یا غیر اسلامی به رغم داشتن فلسفه‌ای منحط و خرافی، ولی معتقد به نظم در ابعاد گوناگون آن در زندگی، به پیشرفت‌های فراوانی نائل شده‌اند؛ به گونه‌ای که ذهن برخی از سطحی‌اندیشان را به توهم برتری فلسفه و جهان بینی خرافی این جوامع بر اسلام واداشته است! در پایان این بخش از مقاله شایسته است قسمتی از بیانات شهید آیت... مطهری<sup>(۱۷)</sup> را ذیل آیه ۱۱۷ سوره هود بیاوریم. در این آیه به شکلی عینی‌تر پیام‌های ذکر شده در آیه ۱۱ سوره رعد بیان شده است.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ

پروردگار تو هرگز چنین نیست که مردمی را به موجب ظلمی هلاک کند در حالی که آنها مصلح‌اند.

ایشان می‌فرماید:

«اینکه - مردمی - هم ظالم‌اند و هم اصلاح‌کننده یعنی چه؟ مقصود از ظلم در اینجا آن ظلم عظیم است که شرک است و مقصود از اینکه مصلح هستند یعنی در میان خودشان مصلح‌اند؛ پس ظلمشان در حق... است، اصلاحشان در حق الناس. بنابراین قرآن می‌گوید که اگر مردمی خودشان برای خودشان در دنیا خوب باشند اما کافر و مشرک باشند - به عبارت دیگر عدالت در میان‌شان برقرار باشد ولی مشرک باشند، در این دنیا خدا آنها را معذب نمی‌کند. این است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **اَلْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ**. جمله عجیبی است یک مُلک، یک دولت، یک نظام با کفر قابل بقاء است ولی با ظلم قابل بقاء نیست...<sup>(۱۷)</sup>

پی‌نوشت‌ها:

۱ یکی از آیات مشابه آیه یاد شده، آیه ۱۰ سوره فتح است: **ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم**. و دیگر آیات.

۲ رک به: رساله لقاءالله، آیت... حسن زاده آملی، ص ۲۰۳ - ۲۰۵.

- ۲- کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب من اذی المسلمین، ج ۸ - ضمناً جهت توضیح بیشتر این گونه روایات ر ک به چهل حدیث امام خمینی علیه السلام، ص ۵۸۱ - ۵۹۶.
- ۴- توحید صدوق، ص ۱۶۴، باب ۲۲ - حدیث ۱.
- ۵- تفسیر نمونه، ج ۷ ص ۱۱۴ - ۱۱۵.
- ۶- لقاء...، ص ۲۰۳ - ۲۰۴ - نویسنده در ادامه سخن، درجه دوم و سوم فنای در حق که فنای در صفات و ذات است، بیان کرده است.

۷- چهل حدیث، ص ۲۸۱ - ۲۸۲ - در قسمت دیگری از این بحث آمده است: افسوس که ما بیچاره‌های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته‌های زنجیرهای آمال و آمانی، جز مطعومات و مشروبات و منکوجات و امثال اینها چیزی نمی‌فهمیم و اگر صاحب نظری یا صاحب دلی بخواهد پرده از این حجب بر دارد جز حمل بر غلط و خطا نکنیم و تا در چاه ظلمانی عالم ملک مسجونیم از معارف و مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک نمی‌نماییم. (همان ص ۲۸۲)

۸ نظیر این آیه در سوره بقره آیه ۶۲ نیز آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالشَّارِكِينَ مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۹- ر ک به: تفسیر روشن، حسن مصطفوی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۱۰- همان، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

۱۱- ر ک به: همان، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۱۲- ر ک به: همان، ص ۲۹۱ و ۲۹۳.

۱۳- بیشتر نکات ذکر شده در این باب از کتابهای: تفسیر المیزان ج ۱۳، تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن ج ۱۵، تفسیر راهنما، ج ۱۰، ده گفتار شهید مطهری، پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن ج ۱، استفاده شده است.

۱۴- «خُقب» بمعنای دهر و زمانی طولانی است. اهل لغت آن را تاهشتاد سال نیز دانسته‌اند. (ر ک به: تفسیر راهنما، ج ۱۰، ص ۴۴۶).

۱۵- لازمه این سخن آن است که ملت‌های اسلامی تا زمانی که تنها به نام اسلام و قرآن اکتفا نموده و از روح قرآن - که آیه یاد شده بیانگر آن است - فاصله داشته باشند، از عزت و اقتدار دنیوی محروم مانده، در نتیجه در سلطه فرهنگی - علمی و صنعتی جوامع غیر مسلمان توسعه یافته قرار خواهند داشت.

۱۶- در این رابطه مناسب است یکی از خاطرات مرحوم علامه محمد تقی جعفری علیه السلام را بیان کنیم. ایشان می‌فرماید: مدت‌ها پیش در یکی از دانشگاهها یک سخنرانی درباره نظم داشتیم. خیلی خوشحال داشتم سخنرانی می‌کردم. ۱۰ الی ۱۲ دلیل درباره نظم و بی نظمی و عواقب و تبعات آن ذکر کردم. مطالب را در این باره تهیه کرده بودم که در سخنرانی گفتم. خوشحال آمدم پایین و راد افتادم یک نفر آمد و گفت که من می‌خواهم چند دقیقه‌ای با ماشین شما بیایم. در مسیر خود به چهارراه رسیدیم که چراغ قرمز بود. ایشان به راننده گفت: آقا برو. گفتم آقای راننده توقف کن زیرا چراغ قرمز است. به او گفتم: من تا الان درباره رعایت نظم صحبت می‌کردم. ای بی انصاف هنوز رطوبت لب‌های من خشک نشده است! حالا بفرمایید من چه کار کنم! (ر ک به: در محضر حکیم علامه جعفری، ص ۱۳۳ - ۱۳۴).

۱۷- آشنایی با قرآن، ج ۳ ص ۱۴۳.